

همسایه‌ها بیشتر غصه خور دند

در سال‌های پیش از سال ۶۵ آوانسی در محله زندگی مان بود. سید کاظم که ماشین داشت در سال‌های پیش از زندگی اش به همه همسایه‌ها سپرده بود که اگر کسی کودک بیمار یا پیرمرد و پیرزن سالخورده ای دارد به من اطلاع دهد تا من او را به بیمارستان برسانم. بعد از شهادتش متوجه شدیم همسایه‌ها بیشتر از ما غصه دار شده اند. او به همه کمک می کرد و همیشه با همسایه‌ها مهربان بود. معتقد بود همسایه حق بسیاری بر گردنش دارد و برای همین هر کاری از دستش بر می آمد برای همسایه‌ها انجام می داد. یکی از همکلاسی‌هایش که حالا استاد دانشگاه است، تعریف می کرد: پسر تان به من که با ویلچر در محله تردد می کردم، مهربانی‌های بسیاری کرده است. او می گفت: سید کاظم هر روز من را تا مدرسه می برد و بر می گرداند و من کارهای خیر بسیاری از او دیدم که سبب شده است همیشه و حتی سر قرآن خواندن صبحگاهی هم او در نظرم بیاید و برایش دعا کنم.



مادر شهید: ورزشکار و فعال محلی

لیلا جنگجو، مادر شهید کاظم رنگرز، علاوه بر اینکه فعالیت خوبی در محله دارد، در رشته‌های ورزشی مانند تنیس و دوومیدانی نیز فعال است. او علاوه بر کسب مقام قهرمانی در مسابقات مادران و خواهران شهدا، در مسابقات تنیس روی میز شهرداری منطقه نیز مقام‌هایی را کسب کرده است. علاوه بر این او ارتباط بسیار خوبی با همسایه‌هایش دارد و می گوید: خوبی محله‌ای که در آن زندگی می کنم این است که اینجا همسایه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و دوره قرآن و صندوق قرض الحسنه و... آن‌ها را با هم رفیق و مهربان می کند. هر بار که روضه‌ای می شود یکی از همسایه‌ها قبول می کند که مراسم در منزل او برگزار شود.

مدالی که همین چند وقت پیش در مسابقات خانواده شهدا کسب کرده را نشانم می دهد و به جمله‌ای که روی آن نوشته تأکید می کند: «قهرمان واقعی شهدا هستند.» و بعد می گوید: اگر همه ما درک صحیحی از قهرمان بودن شهدا داشته باشیم و پا جای پای آن‌ها بگذاریم بیشتر مسائل جامعه حل خواهد شد.

لیلا خانم، علاوه بر اینکه سعی می کند در ورزش فعال باشد، در مسجد محله نیز مسئول امر به معروف است. او در این زمینه معتقد است امر به معروف آدم‌ها باید به گونه‌ای باشد که آبرو و روح آن‌ها خدشه دار نشود و با صدای آرام و صبری انجام شود. اگر جایی سخنرانی در همایش‌ها باشد یا مولودی و تعزیه‌ای، حاج خانم پاپیش می گذارد و بسته به اطلاعاتی که به عنوان یک مادر شهید اندوخته است سخنرانی‌های تأثیرگذاری انجام می دهد و بسیار روی همسایه‌ها تأثیر گذار است.

چقدر که کومه‌ها سر بریدند و اعضا را بردند و چقدر که زخمی و اسیر گم و گور شدند و چقدر اسیر بودند که نام آن‌ها در لیست صلیب سرخ نیامد. آن‌ها می گفتند: عراق و کومه‌ها از انسان‌های بی گناه ایرانی که در لباس رزمند، آن روزها ایثارگرانه جنگیدند، چه دست و پا و اعضای بدنی جدا کردند و به اروپا و امریکا فرستادند که شاید تا ۵۰ سال دیگر هم آن‌ها نیازی به عضو اهدایی دیگری نداشته باشند.

یک برادر جانباز و یکی ایثارگر

شهید ۲ خواهر دارد و ۴ برادر. برادر بزرگ‌ترش هم سال ۶۳ دچار مجروحیت شد. سید هاشم، برادر بزرگ‌تر شهید، به خاطر شرکت در عملیات درگیری با کومه‌های کردستان در تپه اوشنویه از ناحیه اعصاب و جسم آسیب‌هایی دیده است. او همان جا جانباز سی درصد شد. در آن عملیات او بیسیمچی بود، ۲ چرخ نفربر از روی پاهای او عبور کرده بود و او برای اینکه آن‌ها متوجه نشوند فقط روی زمین برای چند دقیقه غلت زده بود تا خود را به جای امنی برساند و توانسته بود با این روش از دست آن‌ها نجات یابد. سید هاشم در تعریف خاطراتش می گوید: یک نارنجک در دستم نگه داشته بودم تا اگر قرار شد اسیر آن‌ها شوم آن را منفجر کنم و شهادت نصیبم شود؛ نه اسارت. برادر دیگر شهید نیز سید قاسم است که در نیروی دریایی ارتش است و ۵ سال در منطقه خارك خدمت کرده است. او نیز ایثارگر و رزمنده‌ای است که کل سال‌های فعالیتش را برای حفظ میهن در طبق اخلاص گذاشته است.

تشکیل تیم فوتبال در منطقه

مادر شهید ادامه می دهد: در منطقه تیم فوتبال تشکیل داده بود و رزمنده‌ها را به ورزش تشویق می کرد. پیش از یکی دوسالی که رزمنده بود، جایزه‌های مختلفی برای قهرمانی در مسابقات به او داده بودند؛ یک بار رادیو، یک بار ریش تراش و... .

خاطر هست برادرش که مجروح شد و از کردستان بازگشت، او در سال ۶۳ به همان منطقه جنگی رفت. هم‌زمانش بعد از مفقود شدن او می گفتند او و ۱۷ جوان دیگر در منطقه هر کاری که از دستشان بر می آمد انجام می دادند و مدام در حال انجام عملیات و یا تخریب و شناسایی بودند. وقتی هم که همان چند تن که استخوان تشییع می شد، هم‌زمانش می گفتند این قدر فعال بود که ما هم متوجه نمی شدیم پست واقعی اش در جبهه چیست که دائم از گردانی به گردان دیگر می رود.



هیچ خبری نیست

مادر شهید در حالی که به تصویر شهید خیره شده و چشمانش از لذت تماشا برق می زند، توضیح می دهد: شاید در مدت ۱۱ سالی که آن گور دسته جمعی را پیدا کردند، من حدود ۲۰ مرتبه تا تهران رفتم؛ فقط برای اینکه خبری از پسرم داشته باشم. مسئول قسمت اطلاع‌رسانی درباره مفقودان هر بار می گفت: هیچ خبری نیست. می گفت نیا مادر جان. اگر خبری شود، رادیوهای اینجا ۲۴ ساعته روشن است. خبر از هر رزمنده‌ای که باشد ما به استان او خبر می دهیم. اما خبری نیامد. حتی جنگ عراق و کویت شد و ویرانی و بعد هم جنگ‌های داخلی عراق شروع شدند و پایان گرفتند اما از سفر کرده ما نام و نشانی نیامد.

سال ۶۸ آمار مفقودان ۴۰ هزار نفر بود

اصلا مشخص نیست چه بلایی سر مفقودان می آمد. استخوان‌های توی گور دسته جمعی را که ۱۱ سال پس از مفقود شدن سید کاظم نشانم دادند، یاد حرف‌های آن مسئولی افتادم که در سال ۶۸ برای پیگیری وضعیت پسرم نزد او رفته بودم. می گفت در همان سال، آمار رزمنده‌های مفقود ۴۰ هزار نفر بود.



محله رضا شهر	
جمعیت	۴۵,۵۰۱ نفر
وسعت	۱۰۹۰ هکتار
تعداد پارک	۱۵
مساحت پارک	۴۳/۷ هکتار

محله بهارستان	
جمعیت	۹,۲۹۵ نفر
وسعت	۳۲۵ هکتار
تعداد پارک	۱
مساحت پارک	۱/۳ هکتار

